

علم أصول الفقه

٦ ٨-٧-٩١ مبادئ مختص تصديقي

دراسات الأستاذ:
مهدي الهادي الطهراني

شلا یر ماخر

- اگر بخواهیم تشبیه کنیم، این سخن شبیه آن چیزی است که مرحوم بروجردی به خصوص در تفسیر روایات مطرح می‌کنند. ایشان تأکید دارند که در معنای یک روایت فقط توجه به صرف و نحو و لغت عربی کافی نیست. باید فضایی را که این روایت در آن فضا صادر شده نیز کشف نمود. بعضی شاگردان آقای بروجردی از قول وی نقل می‌کردند که نمی‌توان روایت را بر قله‌ی کوهی نهاد و از ته دره به ترجمه‌ی آن پرداخت. باید از کوه بالا رفت و به روایت رسید، سپس به معنای آن پرداخت. از این رو، ایشان در بعضی مباحث فقهی، دیدگاه‌هایی را مطرح کردند که فقهای دیگر، نگفته‌اند.

شلاير ماخر

- شاید بتوان گفت: جنجالی ترین مطلب وی همان است که در مورد مطالب فقہی ائمه علیهم السلام بیان نمودند. ایشان معتقد بود، ائمه علیهم السلام در فضایی مطالب فقہی را بیان کردند که ذهنیت غالب حتی در ذهن مخاطبان ائمه علیهم السلام یعنی (اصحاب)، فتاوی فقہای سنی بود. فتاوی سنی، فتاوی معروف و شناخته شده در بین عموم مردم بود و ائمه با توجه به همین ذهنیت به پاسخ سئوالات می پرداختند. حتی شیعیان وقتی از ائمه علیهم السلام سئوال می کردند، آن فتاوی سنی که شهرت داشت و به عنوان مسلمات فقہی تلقی می شد، مد نظرشان بود.

شلا یر ماخر

- از این رو ائمه علیهم السلام هم در پاسخ خود به ذهنیت آنان توجه می‌کردند و آن گونه که از آقای بروجردی نقل می‌شود، روایات ائمه علیهم السلام تعلیقه‌ای است بر فتاوی‌ای اهل سنت. از این رو، آقای بروجردی نتیجه می‌گیرد که در جایی که یک فتوا بین اهل سنت مشهور بوده و از ائمه علیهم السلام خلاف آن به ما نرسیده، آن فتوا مورد قبول ائمه بوده است. یعنی از عدم مخالفت آنان، پذیرش فتوا معلوم می‌شود.

شلا یر ماخر

- خود مرحوم بروجردی در فقه خویش به این نتیجه ملتزم بود که شاید هیچ فقیه شیعی آن را نگفته باشد و حتی برخی وقتی بفهمند که مدرک فتاوی شیعه، می تواند فتاوی اهل سنت باشد و اصلاً مدرک شیعی به آن معنا نداشته باشیم، ناراحت شوند و این دأب را نپذیرند. ولی به هر حال مبنای آقای بروجردی این بود که ائمه علیهم السلام مطالب خود را در فضای فتاوی اهل سنت بیان کرده اند.

شلایر ماخر

- شلایر ماخر در کنار این دو نظر، معتقد است: یک نویسنده یا هنرمند در هر اثری که از خود به جای می‌گذارد، تمامی زندگی خویش را نشان می‌دهد. پس برای فهم اثر یک نویسنده یا هنرمند باید تمامی زندگی او را بشناسیم.

شلاير ماخر

- بنا بر این نظر حتی اگر بتوانیم بفهمیم حافظ فلان شعر خود را در چه زمانی سروده و در آن زمان، فضای حاکم از حیث سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... چگونه بوده است، نمی‌توانیم معنای آن شعر را درک نماییم؛ زیرا حافظ در «آن» زندگی نمی‌کند. حافظی که شعر می‌سراید، همه‌ی هستی و همه‌ی زندگی‌اش، دست مایه‌ای است که با آن شعر می‌گوید. برای فهم آن شعر باید تمامی زندگی‌اش را بشناسیم.

شلایر ماخر

- البتہ شلایر ماخر خود اعتراف دارد کہ شناخت زمان صدور اثر یک هنرمند و چگونگی فضای حاکم در آن زمان، ہمیشہ ممکن نیست.
- ما اغلب نمی توانیم گزارش تاریخی لحظہ بہ لحظہ را بہ دست آوریم. ولی حتی اگر ہم این ممکن بود، کافی نبود. برای شناخت اثر یک نویسندہ یا هنرمند باید تمامی زندگی او را شناخت.
- بنابراین معنای نہایی متن، تمام زندگی مؤلف است.

شلاير ماخر

- سپس شلاير ماخر بحثي را مطرح مي‌کند که دايم بعد از او در هر منوتيك تکرار شده است. او مي‌گويد: ما همیشه در مقام تفسير گرفتار نوعی دور هستيم. وقتی مي‌خواهيم معنای اثری از هنرمند را درک کنیم، بايد تمام زندگی او را بشناسيم.

شلا یر ماخر

- یعنی شناخت اثر و فهم آن مبتنی بر فهم تمامی زندگی هنرمند است. از آن سو، برای شناخت تمام زندگی هنرمند، باید به آثار او مراجعه کنیم.
- آثار او مهم-ترین منبع شناخت زندگی او است و اثر مورد نظر ما هم در جمله آثار او است.
- پس شناخت اثر هنرمند مبتنی بر شناخت زندگی او و شناخت زندگی او مبتنی بر شناخت اثر او است.

شلایر ماخر

- به طور مثال برای شناخت این عبارت از حافظ:
- دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
و اندر آن ظلمت
شب آب حیاتم دادند
- باید تمام زندگی او را بشناسیم و برای شناخت زندگی او، باید تمامی آثار او و از جمله همین اثر را شناسایی کنیم. بدین ترتیب گرفتار دور خواهیم شد.
- قبل از شلایر ماخر، استاد او، «فردریش آلت» دور را مطرح کرده بود، ولی شلایر ماخر به آن رسمیت داد و آن را دور هرمنوتیکی نامید.

نقد هرمنوتیک شلایرماخر

- آنچه گفتیم نقطه نظر شلایرماخر در هرمنوتیک بود. اما یکی از نقاط ضعف اساسی شلایرماخر این بود که هیچ قاعده‌ای برای تفسیر متن کشف نکرد و هیچ رهنمودی برای تفسیر متن ارائه نمود. او فقط دو نوع تفسیر را معرفی کرد و معنای نهایی متن را متوقف بر شناخت زندگی مؤلف دانست. اما این که برای شناخت چه روشی به کار گیریم و از چه قاعده‌ای پیروی کنیم، در کلام و آثار او نیست.

شلاير ماخر

- بعد از شلاير ماخر يکي از شاگردانش به نام آگوست بک، کار او را ادامه داد. اما از آنجا که ما در این مجال قصد اختصار داریم و تأثیر این فیلسوف در هرمنوتیک نسبتاً جزئی و اندک است، به آرای وی نمی پردازیم.

شلا یر ماخر

- گاهی دستور در مقابل توصیف قرار می‌گیرد، مثلاً گفته می‌شود اقتصاد دستوری در مقابل اقتصاد توصیفی. اقتصاد دستوری یعنی اقتصادی که یک سری دستورها و یک سری بایدها و نبایدها دارد در مقابل اقتصاد توصیفی که از هست‌ها نیست‌ها سخن می‌گوید. این معنا از دستور در اینجا مورد نظر ما نیست.
- اثر آقای دکتر محمود بستانی نیز که در مورد ویژگی‌های داستان‌های قرآنی و روش داستان سرایی آن است، از جمله این تفاسیر شمرده می‌شود.

شلاير ماخر

- مفاهيم هرمنوتیکي که در اینجا بیان می‌کنیم، واضح‌ترین و شناخته شده‌ترین مفاهیمی است که آنها مطرح کرده‌اند و بر اساس مفاهیمی است که هرمنوتیک با آنها یک تنسيق منطقی پیدا می‌کند. اگر به اصل عبارات خود فیلسوفان هرمنوتیک نگاه کنیم این وضوح را نمی‌بینیم و این اشکال دایم در تمام مباحث هرمنوتیک وجود دارد. آنقدر در آثار آنها پراکنده گویی و این سو و آن سو زدن هست که معنای واضحی از آن در نمی‌آید. ما فقط یک خط خاصی از سخنان آنان را انتخاب کردیم تا به آنچه در اینجا مد نظر داریم، برسیم. همان گونه که قبلاً گفتیم بهترین کتاب مراجعه در این زمینه، کتاب مبانی کلامی اجتهاد است. البته یک کتاب فارسی دیگر نیز وجود دارد که ترجمه‌ی کتاب پالمر تحت عنوان علم هرمنوتیک است. ولی چون عبارات، تحت اللفظی ترجمه شده‌اند، کتاب چندان مفهومی نیست. شاید متن خود پالمر گویاتر از این ترجمه باشد.
- برای شناسایی آگوست بک به کتاب مبانی کلامی اجتهاد مراجعه کنید.

دیلتهای

- شخصیت دیگری که هرمنوتیک را وارد ساحت تازه کرد، یک آلمانی دیگر به نام دیلتهای است. وی یک سال قبل از مرگ شلایرماخر (در سال ۱۸۳۳ م.) متولد شد. طبعاً وی مستقیماً از آرای شلایرماخر بهره نبرده و شاگردی او را نکرده است، اما از شیفتگان شلایرماخر محسوب می‌شود. او کسی است که آرای شلایرماخر را به غرب معرفی کرد. شلایرماخر به عنوان یک متکلم مسیحی، فردی شناخته شده بود و آرای کلامی او بسیار مطرح بود، اما بعد هرمنوتیکی وی در آثار دیلتهای مطرح شد. دیلتهای زندگی نامه‌ی مفصلی از شلایرماخر نوشت که یک جلد آن در زمان خودش به چاپ رسید.

دیلتای

- دیلتای در یک فضای خاص فرهنگی در آلمان، برای حل معضلی، به آنچه شلایرماخر مطرح کرده بود، تمسک کرد. در آن زمان یعنی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، دوران ظهور و بروز اندیشه‌ی پوزیتویستی (مکتب تحصلی) بود.

دیلتهای

- پوزیتویست‌ها با طرح تجربه به عنوان تنها معیار معرفت، هر نوع دانش غیر تجربی را مورد انکار قرار می‌دادند. آنها گزاره‌های غیر قابل تجربه را به عنوان گزاره‌های فاقد معنا معرفی می‌کردند.

دیلتهای

- دیلتهای یکی از نقادان پوزیتویسم محسوب می‌شود. او در آثار خویش یکی از جریان‌های مخالف پوزیتویسم را در غرب سامان داد و در صدد اعتبار بخشیدن به دانش‌های غیر تجربی به معنای اخص کلمه بود. از این میان در نزد او تاریخ از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود؛ زیرا در دوران دیلتهای، هویت آلمانی و تاریخ آلمان به صورت جدی مطرح گشت و این دقیقاً همان چیزی بود که بعدها به پیدایش اندیشه‌ی نازی منجر شد. اندیشه‌ی نازی در قرن نوزدهم شکل گرفت و بعد کم کم با آثاری مثل فیخته و نیچه ظهور و بروز یافت.

دیلتهای

- برای این که تاریخ به عنوان یک علم غیر تجربی، واقعیت نما شود و عینی گردد، دیلتهای به این نتیجه رسید که می‌تواند از بحث‌های شلایرماخر بهره گیرد. اینجا بود که هرمنوتیک توسعه یافت. هرمنوتیک که در آغاز فقط غرض اصلی خویش را معرفی قواعد عمومی تفسیر متن می‌دانست، با ظهور دیلتهای به روشی برای معرفت تبدیل شد. این روش در شاخه‌ای از علوم بشری یعنی علوم انسانی کاربرد دارد که دیلتهای از آنها با عنوان علوم معنوی یاد می‌کرد. در زمان دیلتهای اصطلاح علوم انسانی وجود نداشت و بسیاری از رشته‌های آن ظهور و بروز نیافته بود.

دیلتهای

- دیلتهای بحث را این گونه مطرح می‌کند: بین علوم تجربی یا به تعبیری علوم فیزیکی با علوم معنوی تفاوت است.
- در علوم فیزیکی، امری در خارج مورد شناسایی قرار می‌گیرد؛ مثلاً سنگ، کوه، حیوان و... از آنجا که این اشیاء خارج از ما و مغایر ما هستند، نهایت کاری که در شناخت آنها می‌توانیم انجام دهیم، توصیف آنها است.
- برای دستیابی به این توصیف، تجربه لازم است. مثل این که با تجربه نقطه ذوب یک فلز یا خصوصیات آن را به دست آوریم یا ویژگی‌های یک حیوان را شناسایی کنیم.

دیلتهای

- اما در علوم معنوی - به تعبیر دیلتای - و یا علوم انسانی - به تعبیر امروزی - آنچه مورد شناسایی قرار می‌گیرد خود انسان و بُعدی از زندگی او است و این مسأله در تمامی شاخه‌های این علوم مشترک است؛ خواه تاریخ باشد، خواه روان شناسی و خواه هر علم انسانی دیگر. انسان حقیقتی است که خود مطالعه کننده نیز از آن بهره‌مند است.

دیلتهای

- به بیان دیگر فاعل شناسایی یعنی کسی که مشغول مطالعه و شناسایی است با مورد شناسایی یعنی آنچه شناخته می‌شود و مورد مطالعه قرار می‌گیرد، از یک سنخند. انسان می‌خواهد انسان را بشناسد. اینجا است که کار فاعل توصیف و تجربه به معنایی که در علوم طبیعی انجام می‌دهد، نیست. کار او تفسیر است.
- او در علم تاریخ، تاریخ را و در علم روان شناسی، روان آدمی را تفسیر می‌کند. در علوم جامعه‌شناسی به تفسیر جامعه‌ی انسانی و در مدیریت، به تفسیر نحوه‌ی روابط انسان‌ها (خواه در انجام یک کار فردی یا یک کار اجتماعی) می‌پردازد.

دیلتهای

- همین نکته که در علوم انسانی کار فاعل شناسایی، تفسیر است، دیلتهای را بر آن داشت که روش شلایرماخر را که برای تفسیر متن مطرح بود؛ در علوم انسانی نیز به کار گیرد.
- در نظر او هرمنوتیک می تواند در تفسیر به معنای وسیعش به کار رود و کاری را که در علوم انسانی انجام می گیرد، نیز در برگیرد.

- اساس اندیشه‌ی دیلتای بر یک قاعده و پیش فرض استوار بود که وی تمام هرمنوتیک خود را با آن سامان داد. آن پیش فرض عبارت است از این که تمام انسان‌ها دارای روح عینی مشترک هستند و تفاوت آنها با یکدیگر به موقعیت تاریخی آنها بر می‌گردد.

دیلتهای

- بنابراین اگر انسانی در موقعیت تاریخی انسانی دیگر قرار گیرد، همانند او خواهد شد. اگر حافظ در موقعیت تاریخی هیلتز قرار می‌گرفت، هیلتز می‌شد و اگر هیلتز در موقعیت تاریخی مولوی بود، مولوی می‌شد. هیچ فرقی بین حافظ و مولوی و هیلتز نیست؛ مگر در موقعیت تاریخی آنها. این موقعیت تاریخی سبب شده که سه گونه آدم ظهور پیدا کند.

دیلتهای

- نتیجه‌ای که دیلتهای از این بحث می‌گیرد، خیلی ساده است. در نظر او برای شناخت یک شخص، باید خود آن بشویم؛ مثلاً برای این که بفهمیم شعر حافظ چیست؟ باید حافظ بشویم. برای این کار، باید فضایی را که آن شخص در آن بوده، بازسازی کنیم و خود را جای او قرار دهیم.

دیلتهای

- نظر دیلتای همانند نظر شلایرماخر که جمع بین آرای کانت و مکتب رومانتیسم بود، ترکیبی از دو اندیشه است. او اندیشه‌های هگل را با فلسفه‌ی حیات در هم آمیخت. هگلی‌ها به شدت عقلی‌اند؛ اما فیلسوفان فلسفه‌ی حیات از عقل‌گریزانند و گرایشی شبیه به عرفای ما دارند. گرایش در فلسفه‌ی حیات بیشتر شهودی است و فیلسوفان این مکتب همچون عرفا پای استدلالیان را چوبین می‌دانند. دیلتای از یک سو استدلال و تفکر هگل را گرفته و از سوی دیگر به فلسفه‌ی حیات توجه نموده است.

دیلتهای

- از این رو، در شناخت یک فرد می‌گویند: باید شرایط تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و... وی را بازسازی نمود تا بتوان به درک و شهودی که او داشته رسید. این سخن او گرایشش را به فلسفه‌ی حیات نشان می‌دهد. نظر دیلتهای در مورد رسیدن به درک و شهود یک شخص بر اساس همین فلسفه صورت می‌گیرد.

دیلتهای

- همان گونه که از آثار دیلتهای مشخص است، بحث وی فقط مربوط به متن نیست. او هرمنوتیک خود را به عنوان یک روش در علوم انسانی مطرح می‌کند. بنابراین همان طور که در شناخت متن یک نویسنده یا شعر یک شاعر باید فضای زندگی آن شاعر و نویسنده را باز تولید کرد، در شناخت یک حادثه‌ی تاریخی نیز باید فضای حاکم بر آن حادثه را دوباره بازسازی نمود و باید همانند آدمیان آن دوران زیست. در چنین صورتی است که می‌توان فهمید مردم آن دوره چگونه می‌اندیشیدند و برای چه آن گونه عمل می‌کردند.

دیلتهای

- بر اساس رأی دیلتای، در صورتی که بتوانیم تمام شرایط موجود در یک حادثه‌ی تاریخی و یا تمامی ویژگی‌های یک شخصیت تاریخی را بازسازی کنیم، نه فقط در آثاری که از آن شخصیت یا حادثه باقی مانده، بلکه در آثاری که از آن شخصیت یا حادثه باقی نمانده نیز با آنها شریک می‌شویم.

دیلتهای

- مثلاً در صورتی که بتوانیم شرایط زندگی حافظ را بازسازی کنیم، حافظ می‌شویم. در نتیجه نه فقط شعر حافظ را که باقی مانده، می‌فهمیم، بلکه هر چه از حافظ باقی نمانده، مثل احساس او نسبت به دوستش، نسبت به حاکم زمانش، نسبت به مردم روزگارش و... را نیز می‌فهمیم. هر چقدر به حافظ نزدیک‌تر شویم، بیشتر او را می‌شناسیم و بیشتر او را می‌فهمیم. میزان فهم و شناخت ما از حافظ به میزان نزدیک شدن به وی بستگی دارد. به هر اندازه که به او نزدیک‌تر می‌شویم، میزان فهم و درک ما از او بیشتر خواهد شد.

نقد دیلتای

- ناگفته نماند که بر این نظر دیلتای اشکالی وارد است. اگر حرف وی درست باشد، باید آدم‌هایی که در موقعیت‌های تاریخی مشابه زندگی می‌کنند، صاحب آثار مشابهی نیز باشند. یعنی اگر به دلیل نداشتن شرایط کاملاً عین هم، دقیقاً عین هم نیستند؛ لاقلاً باید خیلی به هم شبیه باشند. در حالی که اینطور نیست. در یک زمان و در یک شرایط به ظاهر مشترک، آدم‌هایی با ویژگی‌های کاملاً متفاوت پیدا می‌شوند. پس نمی‌توان پذیرفت که فقط شرایط تاریخی به هویت انسان شکل می‌دهد و آثاری از او را متجلی می‌سازد.

نقد دیلتای

- این اشکال توسط خود غربی‌ها هم مطرح شده است. مثلاً اساس اشکال هایدگر که بعد از دیلتای در صحنه‌ی هرمنوتیک ظهور می‌کند، همین است.
- او خطاب به دیلتای می‌گوید: تو انسان را شناختی که به این راحتی راجع به آن نتیجه‌گیری می‌کنی. تو خودت را هم نمی‌توانی بشناسی؛ چه رسد به شخصیتی که سال‌ها قبل از تو زیست می‌کرده است. شناخت خودت هم آنقدر آسان نیست که فکر می‌کنی چه رسد به شناخت انسانی دیگر با شرایطی متفاوت.

دیلتهای

- نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد و محل بحث ما نیز هست این است که دیلتهای همانند شلایرماخر معتقد بود متن یک معنای نهایی دارد. وی اعتقاد داشت که هر متنی دارای یک معنایی است که اگر بتوانیم آن را کشف کنیم، به هدف تفسیر دست یافته‌ایم.
- او بیشتر بر مراد متکلم تأکید می‌کرد ولی شناخت مراد متکلم را منوط به بازسازی فضای زندگی متکلم می‌دانست. هر قدر فاعل شناسایی بتواند فضایی را که متکلم در آن زندگی می‌کرده، بازسازی کند، بیشتر می‌تواند مثل او بیاندیشد و مثل او زندگی را تجربه نماید. در این موقع است که می‌تواند مثل او متن را بفهمد.

دیلتهای

- البته دیلتای معتقد است که گاهی مفسّر از مؤلف جلوتر می‌رود. زیرا ممکن است مؤلف نسبت به شرایطی که در آن زندگی می‌کند، توجه و التفاتی نداشته باشد؛ امّا مفسر چون به بازسازی آن شرایط می‌پردازد، به آن شرایط توجه دارد و بر اساس همین توجه می‌تواند از متن چیزی بفهمد که شاید خود مؤلف هم متوجه آن نبوده است.